

# بهره‌وری غایب اصلی در قضیه

پرسش اصلی و مهم در مقوله خصوصی سازی این است که روند مذکور با چه هدفی دنبال می‌شود. آیا غرض از خصوصی سازی تامین ثروت مالی برای دولت هاست، یا نه هدف اصلی از این امر مهم و استراتژیک همان مقوله افزایش بهره‌وری است برای آنکه بتوانیم به این موضوع بپردازیم، ابتدا باید به این پرسش پاسخ دهیم که چرا خصوصی سازی مطرح گردید.



بویژه از بعد از واقعه رژی تقریباً تمامی امکانات مذاکرات بازار اقتصادی و خصوصی با کارآفرینان بخش خصوصی غرب صنعتی متوقف شد و از آن زمان به بعد تقریباً در تمامی مذاکرات مهم برای انتقال تکنولوژی و سرمایه این دولت‌های وقت بودند که حضور داشتند، آنهم با حق و توی کامل در مقابل معدودی از بخش خصوصی در مواردی خاص در این جلسات شرکت می‌کردند. چنین حالتی با توجه به میراث گذشته، منجر به دولتی شدن صنعت ایران گردید، به جز موارد استثنایی، نظیر آن چه که در دهه ۴۰ اتفاق افتادند، اما همین جریان زایش بخش خصوصی صنعتی نیز با توجه به ضرورت‌های بعد از انقلاب به تمامی به تصاحب دولت‌های وقت بعد از انقلاب در آمدند.

واقعیت آنست که از همان آغازین دهه‌های انقلاب صنعتی که به تدریج مبادلات میان جهان صنعتی جدید و جهان فاقد صنعت یا ضعیف سرعتی بسیار و کمیتی فزاینده گرفت، به تدریج معلوم شد که مبادلات مذکور براساس روند تبادل مواد خام از جهان صنعتی نشده با کالاهای تولید شده در نظام صنعتی جدید شکل می‌گیرد. علت نیز روشن بود، نظام صنعتی جدید با افزایش بهره‌وری کمی و کیفی سازمانهای کار خود، هم نیاز به مواد اولیه بیشتر و متنوع تر داشت و هم نیاز به بازارهای فروش فرامرزی. اتفاقاً این نوع از مبادله توانست از طریق فروش مواد خام توسط جهان غیر صنعتی زمینه را برای افزایش قدرت خرید آنها فراهم سازد. اما مهمتر از آن، مبادله مذکور موجب رشد رفتارها و ساختارهای شبه سوسیالیستی در این کشورها شد. به عبارت بهتر با انحصار مالکیت منابع خام این کشورها توسط دولت‌هایشان، دولت‌های مذکور علاوه بر قدرت سیاسی، در آغاز فرآیندهای مدرن سازی صاحب قدرت اقتصادی نیز شدند.

طبیعی بود که دولت‌های بعدی با توجه به حجم عظیم کارخانجاتی که در تملک داشتند (به ویژه اگر نهادهای دیگر شبه دولتی - حکومتی که کارخانجات زیادی در تصاحب آنها بود را اضافه کنیم) با معضل و پیچیدگی افت شدید بهره‌وری و افزایش قیمت‌های تمام شده محصولات این کارخانجات روبرو گردیدند. آن هم در شرایطی که در جهان بتدریج نظام مبادلاتی مواد خام - با کالای ساخته شده کارآمدی خود را برای آنکه بتواند تقاضای موثر برای محصولات جهان صنعتی بوجود آورد، از دست می‌داد. هر چه این ناکارآمدی به ویژه برای دستیابی به هدف اصلاح بهره‌وری بیشتر می‌شد، از یکسو از سود کارخانجات و در نتیجه درآمدهای مالیاتی دولت‌ها کاسته می‌شد و از سوی دیگر آنها ناچار می‌شدند یا قیمت کالاهای خود را افزایش دهند و یا بصورتی وبال

در شرایطی این چنین طبیعی بود که بتدریج محور مذاکرات میان ساختارهای اقتصادی این دو گروه از کشورها نه توسط بخش خصوص مولد آنها که توسط دولت‌ها تنظیم شود. در کشور ما



بودجه‌های دولتی و وام‌های غیرقابل بازگشت بانکی گردند! ضمن آنکه بتدریج با بحران حاصل از افزایش قیمت‌ها دولت‌ها ناچار گردیدند کمبود در آمد ریالی خود را از طریق چاپ اسکناس بدون پشتوانه جبران کنند که متأسفانه بحران را چندین برابر کرد. فقدان توجه درست به موضوع اصلی یعنی بهره‌وری منجر به بروز شرایطی حاد در اقتصاد سیاسی کشورمان گردید.

اکنون به نظر می‌رسد که دولت وقت در پی چاره‌ای برای گریز از این بحران است.

به عبارت بهتر دولت می‌خواهد با خصوصی سازی به مبارزه با معضل کاهش بهره‌وری در سازمانهای کار تابعه خود پردازد. بنابراین طبیعی است که هدف اصلی در پس موضوع خصوصی سازی افزایش بهره‌وری و از این طریق افزایش سود و ارزش افزوده کارخانجات و طبعاً افزایش درآمد مالیاتی دولت‌های آینده است.

معنی این جمله آنست که دولت برای کسب درآمد بیشتر از طریق فروش نیست که هدف خصوصی سازی را دنبال می‌کند، چرا که درآمد اصلی او از طریق مالیات تامین خواهد شد. در این شرایط اگر شما بودید چه می‌کردید؟

جواب این پرسش روشن است:

من اگر بجای دولت بودم به همه مردم و به ویژه آنان که تخصصی

و تجربه‌ای در رشته‌های خاص دارند

چه در داخل و چه در خارج پیشنهاد می‌کردم که طرح خود را برای اداره هر کارخانه‌ای که می‌خواهم خصوصی کنم به ویژه با توجه به فاکتور افزایش بهره‌وری ارائه دهند. و در ضمن اعلام می‌کردم هر طرحی که بتواند به کارآمدی خود برسد و نتیجه آن مثبت باشد با قیمت ارزاتری فروخته می‌شود. چرا که درآمد من از طریق افزایش مالیات بر سود، بیشتر از پولی می‌شود که من به عنوان دولت از طریق فروش آن کارخانجات بدست می‌آورم. ممکن است چنین طرحی برای شما اندکی عجیب بنماید مگر می‌شود یعنی هر کارخانه‌ای که سود بیشتر دهد از تخفیف فروش بیشتر بهره‌مند می‌شود. اما درست است. می‌دانید که در ایران جریان توزیع منابع مالی بسیار نادرست انجام شده و می‌شود. می‌توان همان قول سعدی را بکار برد که آن را که هنر افزایش بهره‌وری دادی در ندادی و آن را که درم دادی هنر افزایش بهره‌وری نصیب نکردی در این شرایط اگر هم دولت‌ها بخواهند از طریق تناسب مستقیم افزایش سودآوری قیمت فروش کارخانجات عمل نمایند، عملاً خود و

کشور را از نیروهای کارآفرین اما ضعیف در مالکیت سرمایه محروم کرده‌اند. اما اگر از طریق ورود فاکتور بهره‌وری و نسبت معکوس میان سودآوری که توسط بهره‌وری پدید می‌آید با قیمت فروش این کارخانجات اصلاح شده از طریق خصوصی‌سازی عمل کنند، آنگاه نیروهای توانمند دارای انگیزه برای تحریک شده و دست زمین‌بازها و بساز و بفروش‌ها از این منابع ثروت و اشتغال اجتماعی کوتاه خواهد شد.

البته توجه داشته باشیم که در این شرایط می‌توان کارخانجات دولتی را به سه گروه تقسیم کرد.

الف - آنهایی که بازار دارند و در حال حاضر سودآورند، اما در خطر از دست دادن بازار خود می‌باشد.

ب - آنها که دچار افت بهره‌وری مزمن هستند.

ج - آنهایی که بنظر می‌آیند سود آورند و در آینده نیز سود آورد خواهند ماند.

برای هر یک از اینان می‌توان فرمولی مناسب با توجه به موضوع بهره‌وری و رابطه آن با قیمت‌های فروش ارائه داد. تنها از این طریق است که مالکان واقعی این کارخانجات می‌توانند وارد چنین میدانی شوند.

طبیعی است برای تحقق این هدف دولت باید از کادرهای سالم خود هیأتی امین انتخاب کند که علاوه بر نمایندگان دولت تکنوکرات‌ها و متخصصین از هرصفت خاص نیز حضور داشته باشند و انتخاب و روش آنها براساس فرمول توافق شده صورت گیرد.

حال بیائید ببینیم کارنامه دولت‌ها در خصوصی‌سازی چه بوده است؟

اولاً در طرح‌هایی که برای خصوصی‌سازی داده شده است هدف آنست که هر کس که پول بیشتری بدهد او کارخانه را تصاحب کند. تنها یک نگاه به کارخانجاتی که بویژه در اطراف تهران دارای مستقلات بیشتری بودند و بسرعت بفروش رسیدند خود نشان می‌دهد که با این سیاست تنها دلایل زمین به این کارخانجات گام می‌گذارند.

دوم آنکه اصولاً در این طرح‌ها فرمولی که طی آن از فاکتور بهره‌وری استفاده شده باشد دیده نشده است.

سوم آنکه، امری که باید با تامل و مطالعه و همچنین با شجاعت در تصمیم‌گیری هیأت خصوصی‌سازی صورت گیرد را بدام دیوان‌سالاری پیچیده‌ای انداختیم که در آغاز راه خود ناتوان از ایجاد طرحی مناسب است و بسرعت به دست سرمایه‌های فاقد توان تولید و اداره صنعت می‌افتد.

در چنین شرایطی نه تنها جریان خصوصی‌سازی تاثیر مثبت بر اقتصاد و امنیت کشور نخواهد گذارد، بلکه بر عکس موجب افت شدید بهره‌وری، کاهش اشتغال و وصال شدن هر چه بیشتر این

کارخانجات بر روی شانه‌های دولت خواهد شد. به راستی چه دلیلی دارد که این نوع خصوصی‌سازی صورت گیرد. می‌گویند به رئیس جمهور مالزی گفتند (مهاتیرمحمد): شما چرا کارخانجات خود را اینقدر ارزان در اختیار بخش خصوصی گذاردید؟ و او جواب داد ما برای درآمد حاصل از فروش مستقیم این کارخانجات دندان تیز نکرده‌ایم بلکه آنچه برای ما مهم است افزایش درآمد مالیاتی بعدی است.

اگر دولت می‌خواهد خصوصی‌سازی را بواقع و به موقع اجرا نماید هیچ چاره‌ای ندارد، مگر آنکه:

الف - فرمولی براساس بهره‌وری و رابطه معکوس آن با قیمت فروش برقرار سازد.

ب - هیأتی سالم، امین و با شجاعت تصمیم‌گیری را متولی این کار کند. ■

۱- اگر یک نگاه به اطراف خود بیاندازید بسرعت متوجه می‌شوید که چیزی نیست که بر روی آن کار انجام نشده باشد. پس کار بمعنی همان عرضه است در مقابل مزد را می‌تواند همان تقاضا بحساب آورد. بدین ترتیب میان کار و مزد رابطه‌ای وجود دارد که آن را بنیادین‌ترین شاخص زندگی می‌توان نامید. برای مثال اگر بهره‌وری کار ۱۰ درصد باشد (که در کشور ما از اینهم کمتر است) در این صورت یک واحد عرضه در مقابل ۹ واحد تقاضا بوجود می‌آید این بدان معنی است که تقاضا ۹ برابر عرضه می‌شود. در این شرایط طبیعی است که قیمت کالاها گران می‌شود. در این میان دولت‌های وقت کوشش کردند کمبود عرضه ناشی از کاهش بهره‌وری را از طریق واردات از خارج جبران کرده و یا با یارانه به مبارزه با این گرانی حاصل از افت بهره‌وری برخیزند. این امر منجر به بروز بحران ثانویه‌ای شد که خود حاصل دامپینگ محصولات تولیدی داخل بود. یعنی در مقابل قیمت تمام شده گران‌کالای داخلی، مشابه آن از خارج وارد شده و با قیمت ارزان عرضه می‌گردید.

